

بر همین نکته بتوان گفت که مراد از «نماز» یاد شده در آیه، نمازی است که خود شاهدا می خوانند، و نه مطلق نماز.

طبرسی در مجمع البیان درباره معنی و تفسیر این آیه چنین گفته است:

مقصود از اینکه می فرماید: «آنان را بعد از نماز حبس کنید»، بعد از نماز عصر است، چون که مردم حجاز مراسم قسم و تحلیف را بعد از خواندن نماز عصر انجام می دادند، به این دلیل که در آن وقت مردم بیش از هر وقت دیگری گرد هم می آمدند. این مطلب از ابوجعفر امام باقر(ع) و نیز از قتاده، سعید بن جبیر و غیر آنان، روایت شده است. و نیز گفته شده است که موقع تحلیف بعد از نماز ظهر و یا نماز عصر [بگونه اختیاری] می باشد، و این سخن از آن حسن [بصری] می باشد.

و نیز گفته شده است درباره اهل ذمه (یعنی غیرمسلمانان دارای کتاب آسمانی که در کشور اسلام و در پناه مسلمین زندگی می کنند)، بعد از نماز خود آنان مقصود می باشد. و این سخن از آن ابن عباس و سیدی میباشد.

منظور از واژه «تَحْبِثُونَهُمَا» = آنان را حبس کنید «اینست که آنان را نگهدارید و از رفتن شان مانع شوید... مخاطب کلمه «تَحْبِثُونَهُمَا» نیز ورثه شخص متوفی می باشند. چنانکه اگر قاضی ها را نیز مخاطب فرض کنیم، روا می باشد، در این صورت فعل مضارع (= تَحْبِثُونَهُمَا) بمعنای فعل امر (= اَحْبِثُهُمَا) خواهد بود. این سخن را ابن انباری بیان کرده است.»^{۳۲}

در تفسیر این آیه، از ابن عربی نیز نقل شده، که چنین گفته است:

«اینکه خداوند فرموده: «آنان را بعد از نماز حبس کنید»، دلیل این مطلب است که باید هر شخصی که حقی بر او واجب شده، زندانی شود تا آن حق را ادا نماید. این یکی از اصول حکمت و حکمی از احکام دین است.

توضیح اینکه: حقوقی که بر ذمه کسی تعلق می گیرد، دو قسم میباشد: اول، حقوقی که در کوتاه مدت و اندک زمان می توان آن را باز ستاند. دوم، حقوقی که باز ستاندن آن در کوتاه مدت امکان ندارد، و باید در بلند مدت باز ستانده

شود.

[در صورت دوم] اگر آن شخصی را که حقی بر گردنش تعلق گرفته آزاد بگذارند، امکان دارد از دیدها غایب و پنهان شود، و بدینوسیله حقی از بین برود، از اینرو، چاره‌ای جز این نیست که از او وثیقه بگیرند. یا چیزی را وثیقه بگیرند که مالیت دارد و از نظر ارزش برابری می‌کند با آن حق، و این همان چیزی است که گرو و رهن نامیده می‌شود. انجام این کار اولویت دارد و شایسته تأکید است.

و یا اینکه اخذ وثیقه به این صورت باشد که شخص دیگری به نیابت از آن فرد متهم، ادای آن حق را در صورت مطالبه، بر ذمه و عهده خود بگیرد. [انجام این شیوه اولی و مناسب نمی‌باشد] برای اینکه همان احتمال غایب شدن و پنهان گشتن درباره این شخص دوم نیز، می‌رود، و عذری که در آزاد گذاردن شخص اول بود، در مورد شخص دوم و نایب نیز وجود دارد. و غیر از این‌ها نیز راه حلی وجود ندارد، جز اینکه بگوئیم آن شخص متهم خودش باید بعنوان وثیقه، زندانی شود، تا زمانی که حق مورد مطالبه را ادا نماید.

اگر آن حق از حقوق بدنی باشد و برابر مالی نداشته باشد، مانند حدود، قصاص، و از طرفی در کوتاه مدت نیز نتوان استیفای حق نمود، در این صورت راهی جز این وجود ندارد که خود آن شخص زندانی شود. بنابراین حکمت و راز تشریح زندان در اسلام این می‌باشد که گفته شد.

ترمذی و ابوداود روایت کرده‌اند که شخص پیامبر اسلام (ص) مردی را به خاطر تهمتی زندانی فرمود و بعداً او را آزاد کرد.^{۳۳}

۴- چهارمین آیه از آیات قرآن که درباره مشروعیت زندان وجود دارد، این آیه

از سوره توبه می‌باشد:

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ، وَخُذُوهُمْ
وَاحْضَرُوهُمْ.^{۳۴}

۳۳. احکام السجون وائلی / ۳۸، او نیز از احکام القرآن ج ۲/ ۷۲۳، ابن عربی ابی بکر محمد بن عبدالله نقل کرده است.

۳۴. سوره توبه (۹) / ۵.

«هرگاه که ماههای حرام^{۳۵} به پایان رسید، مشرکان را در هر جا که یافتید بکشید، و آنان را دستگیر و محصور (زندانی) کنید.»

در مجمع البیان درباره تفسیر این آیه چنین گفته است:

«معنای «وَاحْصِرُوهُمْ» آنان را محصور کنید» اینست: آنان را زندانی کنید، اسیر و عبد بگیرید، یا از آنان فدیة و غرامت مالی بگیرید. و نیز گفته شده که منظور از «محصور کردن» آنان، اینست که از دخول آنان به شهر مکه و نیز از آمد و رفت آزادانه در سرزمینهای اسلامی، مانع شوند.»^{۳۶}

۳۵. گاه شماری اسلامی بر پایه ماههای قمری استوار می باشد. در گاه شماری قمری نام چهار ماه از دوازده ماه در هر سال به ترتیب ذیل، ذیقعدة، ذیحجه، محرم و رجب نامیده می شوند.

این چهار ماه در اصطلاح اسلام و قرآن مجید «ماههای حرام» نامیده می شوند، و در این ماهها دست یازیدن به جنگ حرام می باشد، مگر اینکه از باب اضطرار و بعنوان دفاع باشد که در اینصورت اشکال ندارد. (مقرر)

۳۶. مجمع البیان ج ۳/۷ (جزء ۵).

در اینجا بیان این نکته سودمند بنظر می رسد که بدانیم: مفسرین قرآن مجید این آیه شریفه (... فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ... سوره توبه/۵) را «آیه سیف» یعنی آیه شمشیر و سلاح می نامند و آن را برخی هاناسخ بکشد و بیست و چهار آیه می دانند که در ضمن آنها رفتار مسالمت آمیز با مشرکان توصیه شده است. لذا در اینجا مناسبت دارد مطلبی را از کتاب شهاب الدین احمد بن المتوج شاگرد فخرالمحققین، همدرس شهید اول و استاد ابن فهد حلی، با شرح و توضیح سید عبدالجلیل حسینی قاری، عیناً نقل کنیم:

«بدان هر چه در قرآن است از قبیل «اعرض عنهم» یعنی از آنان اعراض کن و «تول عنهم» یعنی به آنان پشت کن «و ذرهم» بخودشان واگذار و آنچه شبیه به این است از قبیل قول خداوند «ومن كفر فلا يحزنك كفره - لقمن/۲۲» یعنی آنکه گمراه شد كفر او ترا اندوهگین نکند (پس ناسخ) یعنی ناسخ همه این گونه آیات (آیه سیف است) و... (و این آیات) یعنی آیاتی که آیه سیف آنها را نسخ کرده است (بکشد و بیست و چهار آیه است) که تفصیل آن انشاء الله خواهد آمد. (و آیه سیف این آیه است قول خداوند تعالی: فَأَقْتُلُوا حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ - الايه - توبه/۳۴) یعنی پس بکشید آنان را هر جا که یافتید. حکم مشرکین را حق سبحانه تعالی بیان کرده است بعد از گذشتن مدت و گفته است:

(فاذا انسلخ الاشهر الحرم. توبه/۵) یعنی پس چون سرآید ماههای حرام که معروف اند، ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم و رجب (فأقتلوا المشركين حيث وجدتموهم) یعنی پس بکشید مشرکان را (که عهدشکنی کردند) هر جا بیابید و شمشیر در میانشان بگذارید هر جایی که باشند در جل باشند یا در حرم، «فخذوهم واحصروهم» یعنی و بگیرید ایشان را و بازدارید ایشان را یعنی حبسشان کنید و به بندگیشان بگیرید.

... یا فدیة از ایشان اخذ کنید. و بعضی گفته اند [معنای واحصر و هم یعنی] از دخول به مکه منعشان کنید و نگذارید که در مکه بیایند و همچنین منعشان کنید از اینکه در بلاد اسلام تصرفی داشته باشند.»

چنانکه پیشتر نیز گفتیم، باید توجه داشته باشیم که در لسان و فرهنگ قرآن و سنت حبس و زندان بمعنای جای دادن مجرم و یا متهم در یک مکان تنگ و تاریک نمی باشد، بلکه حبس همانا بازداشت می باشد که از نظر معنی ضد تخلیه و بحال خود رها بودن، می باشد. بنابراین منظور از حبس و زندان همان بازداشتن شخص زندانی از آمد و شد و تصرفات آزادانه می باشد، و نه بیشتر از آن.

www.KetabFarsi.com

مشروعیت زندان از دیدگاه سنت معصومین (ع)

تا اینجا مشروعیت زندان از نظر قرآن مجید بررسی شد و اینک می‌پردازیم به بررسی آن از دیدگاه سنت. روایاتی که فی الجمله دلالت بر مشروعیت زندان دارند، فراوان هستند، و تعدادشان مستفیض است.^{۳۷} بلکه می‌توان گفت شمار آنها از طریق راویان دو طایفه شیعه و سنی به حد تواتر اجمالی رسیده است. در اینجا چند نمونه از آنها را درج می‌کنیم، تعداد

۳۷. در دانش حدیث‌شناسی که اصطلاحاً «علم درایه» و یا «درایة الحدیث» نامیده می‌شود، روایات رسیده از پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) را با ملاکهای گوناگون به انواع مختلف تقسیم کرده‌اند، که از جمله آنها و مقدم بر همه، می‌توان «حدیث متواتر» و «حدیث خیر واحد» را نام برد. هرکدام از این دو نیز انواعی دارند. حضرت استاد دامت برکاته، اندکی بعد در متن کتاب حدیث متواتر و انواع سه گانه آن را توضیح داده‌اند. خیر واحد نیز انواعی دارد که از جمله آنها و نیزیکی از بهترین انواع خیر واحد، «حدیث مستفیض» نام دارد.

بر پایه آنچه بزرگان دانش درایه و حدیث‌شناسی مانند شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی و زین الدین شهید ثانی گفته‌اند، حدیث مستفیض آن روایت و حدیثی است که زنجیره سند و راویان آن افزون بر سه باشد، نام دیگر آن نیز «حدیث مشهور» می‌باشد. دانشمندان درایه در توضیح آن افزوده‌اند که روایتگران حدیث مستفیض در هیچ مقطع و مرحله زمانی نباید از تعداد یاد شده کمتر باشد.

وجه تسمیه آن به «مستفیض» نیز از این جهت است که این واژه از ریشه فیض و فیضان می‌باشد، و فیضان آب نیز، فراوانی، وفور و بالا آمدن آن را گویند. حدیث مستفیض نیز آن روایت غیر متواتری است که در میان خبرهای واحد، رتبه و جایگاه ممتاز و بالائی دارد. آنچه گفته شد مفهوم حدیث مستفیض در اصطلاح شیعی است. اما در اصطلاح سنی، حدیث مشهور (مستفیض) آن حدیثی است که شیوع و شناختگی آن ویژه متخصصین دانشمندان و علماً حدیث باشد و در میان آنها شهرت داشته باشد.

ر. ک: به کتابهای: الدرایه فی علم مصطلح الحدیث / ۱۶، شهید ثانی، مطبعه النعمان نجف، وصول الاخیار الی اصول الاخیار / ۹۹، شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی، نشر مجمع الذخائر الاسلامیه، قم، با تحقیق ع. کوهکمری. معرفه علوم الحدیث / ۱۱۴، حاکم نیشابوری، چاپ حیدرآباد هند. و نیز ضیاء الدرایه / ۲۸، ضیاء الدین علامه، چاپ نجف. (مقرر).

زیادی از این نوع روایات نیز در ادامه همین مباحث آورده خواهد شد:

۱- در فصل خصوصیات از کتاب صحیح بخاری با سند ویژه او از ابوهریره روایت شده که ابوهریره چنین گفت:

«رسولخدا(ص) دسته ای سواره را به سوی منطقه نجد فرستاد که هنگام بازگشت مردی از بنی حنیفه را دستگیر کرده و با خود به مدینه آوردند. او رئیس اهل یمامه بود و ثمامه بن اثال نامیده می شد. او را به یکی از ستونهای مسجد بستند [که فرار نکند]، رسولخدا(ص) وقتی او را دید [بدون آنکه به بسته شدن و محبوس گردیدنش اعتراض کند]، فرمود: چه خیرداری ثمامه؟ جواب داد: ای محمد خیر است، سپس داستان را بیان کرد. بعد از آن رسولخدا(ص) فرمود: ثمامه را رها کنید.»^{۳۸}

۲- باز در همان کتاب آمده است:

از پیامبر نقل می شود که می فرمود: «سر پیچی شخص دارا و خودداری او از پرداختن بدهی دیگران، عقوبت و آزار و آبروی او را حلال می کند.» سفیان گفته است: منظور از حلیت آبرو این است که شخص طلبکار [در ملاء عام] به او بگوید: چرا بدهی مرا نمی دهی و از پرداخت آن طفره می روی! و منظور از حلیت آزار او نیز، حلیت زندانی کردن اوست.»^{۳۹}

همانند این روایت را ابوداؤد و ابن ماجه نیز نقل کرده اند و ما آنها را در مبحث یازدهم این کتاب، ضمن نقل روایات مربوط به موارد زندان در دین آورده ایم.

۳- ابوداؤد با سند ویژه خود روایت کرده است از بهزبن حکیم او نیز از پدر و جد خود که:

۳۸. صحیح بخاری ج ۲ / ۶۲، کتاب فی الاستقراض و اداء الدیون، باب التوثیق ممن تخشی معرته.

۳۹. صحیح بخاری ج ۲ / ۵۸، کتاب فی الاستقراض و اداء الدیون، باب لصاحب الحق مقال. متن کلام رسولخدا(ص): «لِی الْوَاجِدُ یَجِلُّ عُقُوبَتُهُ وَ یَعْرِضُهُ...».

اصل واژه «لِی»، «لِی» بوده است، بخاطر پرهیز از لنگی در کلام و برای رعایت قاعده ای که می گوید در این موارد باید «و او» تبدیل به «ی» شود، «و او» آن تبدیل به «بیا» گردیده و در یاء دو ادغام شده است. (از افاضات معظم له در جلسه ۲۳۷ دوس فقه).

«رسولخدا(ص) مرد متهمی را زندانی کرد.»^{۴۰}

۳- در حدیث صحیح^{۴۱} عبدالله بن سنان از امام صادق(ع) روایت شده که آن

حضرت فرمود:

«مردی به حضور پیامبر اسلام(ص) آمد و گفت: من مادری دارم که هرکس به سوی او دست دراز کند، او آن شخص را به خود می‌پذیرد و از خود نمی‌راند، [با او چکار کنم؟] رسولخدا(ص) فرمود: او را زندانی کن. آن شخص پاسخ داد: او را زندانی کردم اما مؤثر نشده است. حضرت فرمود: او را از دیدار دیگران بازدار و نگذار کسی بر او وارد شود. آن شخص جواب داد: این کار را نیز کرده‌ام، اثری نداشته است. حضرت رسول(ص) فرمود: او را ببند، چرا که تو نمی‌توانی احسان و نیکی بالاتر از این در حق مادرت انجام بدهی، که او را از محارم خدا بازداشته باشی.»^{۴۲}

۴۰. سنن ابوداود ج ۲/۲۸۲، کتاب الاضیاء، باب فی الحبس فی الدین و غیره.

۴۱. «حدیث صحیح» یا «صحیحه» در اصطلاح علماء و فقهاء شیعه اینگونه تعریف می‌شود: «آن حدیثی که زنجیره سند آن بدون انقطاع به شخص معصوم ((پیامبر یا یکی از ائمه معصومین(ع)) از طریق نقل افراد امامی عادل، پیوند بخورد، صحیحه نامیده می‌شود.» الدرایه فی علم مصطاع الحدیث / ۱۹، شهید ثانی، چاپ نجف مطبعه النعمان.

لکن اخباریون از شیعه حدیث صحیح را به مفهوم یادشده، قبول ندارند، آنان می‌گویند: «حدیث صحیح آن حدیثی است که سند آن به معصوم متصل شود، اعم از اینکه راوی آن عادل، امامی و مورد وثوق باشد و یا نباشد، صحت اتصال آن به معصوم را از قرائن خارجییه باید بفهمیم و نه از طریق مورد وثوق بودن و یا نبودن شخص راوی.» «هدایة الأبرار الی طریق الاثمه الاطهار / ۱۶، نوشته شیخ حسین کرکی عاملی، تحقیق رؤوف جمال الدین، افسس در ایران از چاپ بغداد.

دانشمندان اهل سنت تعریفی از حدیث صحیح دارند که خلاف این هر دو است، و آن اینکه می‌گویند: «حدیث صحیح حدیثی است که مسند باشد، یعنی راویان آن بدون انقطاع و پی در پی از همدیگر آن را روایت کنند تا به شخص پیامبر(ص) برسائند، مشروط بر اینکه آن روایت شاذ و نادر نباشد.» «علوم الحدیث و مصطلحه / ۱۴۵ و ۱۵۷، دکتر صحیحی صالح، چاپ بیروت.

باتوجه به اختلاف نظرهای یاد شده درباره معنای حدیث معنای حدیث صحیح، خوانندگان باید توجه داشته باشند که در این سلسله نوشته، فقط معنای اول از حدیث صحیح که از شهید ثانی نقل کردیم، منظور می‌باشد. (مقرر).

۴۲. و فی صحیحة عبدالله بن سنان، عن ابی عبدالله(ع)، قال: جاء رجل الی رسول الله(ص) فقال: ان امی لا تدفع ید لاس؟ قال: فاحبسها. قال: قد فعلت. قال: فامنع من یدخل علیها. قال: قد فعلت. قال: قیدها،

در پایان این حدیث علت جواز زندانی و مقید ساختن آن زن از زبان امام (ع) به روشنی بیان شده است [که عبارتست از بازداشتن آن زن از ارتکاب گناه] و این تعلیل عمومیت دارد و غیر این مورد را نیز در برمی گیرد. از این رو می توان گفت در همه مواردی که بازداشتن یک فرد از ارتکاب گناه منحصر به حبس و تقیید او باشد، این کار جایز است.

۵- در روایت غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق (ع)، از پدرش نقل شده که آن حضرت فرمود:

«علی (ع) کسانی را که بدهی خود را به مردم پرداخت نمی کردند زندانی می کرد، سپس آنگاه که ورشکسته و تهیدست بودن آن شخص روشن می شد، او را آزاد می کرد، تا برود و مالی بدست آورد.»^{۴۳}

۶- در حدیث موثقه عمار، از امام ابی عبدالله صادق (ع) نقل شده که آن حضرت فرمود:

«مردی را پیش امیرالمؤمنین (ع) آوردند که کفیل مرد دیگری شده بود، آن حضرت او را زندانی کرد و فرمود: رفیقت را بیار.»^{۴۴}

در کتابهای حدیثی روایات دیگری نیز با همین مضمون وجود دارد.

۷- برقی از پدرش و او از علی (ع) [بگونه مُرْسَل و حذف زنجیره سند روایت] نقل کرده که آن حضرت فرمود:

بر امام مسلمین واجب است این کسان را زندانی کند: علماء فاسق، پزشکان نادان و غیرمتخصص، اکریاء و ورشکسته.»^{۴۵}

فانک لا تبرها بشئ افضل من ان تمنعها من محارم الله - عز وجل - . وسائل ج ۱۸/۴۱۴، باب ۴۸، از ابواب حد الزنا، حدیث ۱

۴۳. وفي خبر غياث بن ابراهيم، عن جعفر (ع)، عن ابيه: ان علياً (ع) كان يخبس في الدين فاذا تبين له حاجته وإفلاس نخلي سبيله حتى يشقيد مالا». وسائل ج ۱۳/۱۴۸، باب ۷ من كتاب الحج، حدیث ۱.

۴۴. وفي موثقة عمار، عن ابی عبدالله (ع)، قال: أتيت امیر المؤمنین (ع) برجل قد تكفل بنفس رجل، فحبسه وقال: أطلب صاحبك. «وسائل ج ۱۳/۱۵۶، باب ۹ از كتاب ضمان حدیث ۱.

۴۵. وعن البرقي، عن ابيه، عن علي (ع)، قال: «يجب على الإمام أن يخبس الفساق من العلماء، والجهال

واژه «آگریاء» جمع کلمه «گری» [بر وزن نقی] می باشد. گری نیز به معنای شخص اجاره دهنده و اجاره گیرنده، هر دو می باشد. و شاید بتوان گفت این واژه همه دلالتها و کسانی را که در معاملات نقش واسطه را ایفا می کنند در برمی گیرد.

۸- در روایت حریر از امام صادق (ع) نقل شده که آن حضرت فرمود:

«در زندان جز سه کس را نمی توان تا ابد و دم مرگ نگاه داشت: کسی که فردی را نگاه داشته تا توسط دیگری به قتل برسد، زن مسلمانی که از آئین اسلام برگشته و مرتد شود، دزد بعد از آنکه دوباره حد شرعی بر او جاری شود که در بار نخست دست [راست] او را قطع می کنند، و در دومین بار دزدی پای [چپ] او را قطع می کنند، در بار سوم اگر دزدی کرد محکوم به زندان ابد می گردد.»^{۴۶}

من الأطباء، و المفالیس من الاکریاء.»

وسائل ج ۱۸/۲۲۱، باب ۳۲ از ابواب کیفیه الحکم، حدیث ۳.
یک توضیح لازم:

در کتاب وسائل الشیعه ضمن نقل حدیث یاد شده، در پایان آن چنین افزوده است: قال: وقال علیه السلام: «حبس الامام بعد الحد ظلم.» یعنی امام مسلمین اگر کسی را بعد از آنکه بر او حد جاری کرد در زندان نگهدارد، ظلم کرده است. «مؤلف کتاب وسائل بعد از مطلب فوق نیز چنین افزوده است: «ورواؤه الشیخ بأشنادیه عنی الصغاری، عن ابراهیم بن هاشم، عن النوفلی، عن السکونی، عن جعفر، عن أبیه، عن علی (ع).» (یعنی شیخ طوسی «آن را» با سند خود از صفار و... از علی (ع) نقل کرده است.

چنانکه ملاحظه می فرمائید این حدیث دارای زنجیره سند می باشد و مرسل و بدون سند نیست و لذا اعتبار بیشتری دارد، در حالیکه حدیث برقی که در متن کتاب ملاحظه فرمودید، بگونه مرسل نقل شده است. آیا این دو یک حدیث هستند یا زنجیره سند منتهی به سکونی و یا دو حدیث هستند، یکی از برقی و دومی یعنی قسمت پایانی و ذیل از شیخ طوسی و سکونی؟ عبارت صاحب کتاب وسائل الشیعه که گفت: «و شیخ طوسی آن را با سند خود از صفار و... روایت کرده است.» چنین به گمان آدم می دهد که منظور از «آن» همان روایت برقی است، در حالی که این گمان اشتباه است و زنجیره سند فقط از آن قسمت پایانی این حدیث یعنی جمله «حبس الامام بعد الحد ظلم» می باشد، و حدیث برقی بدون زنجیره سند و مرسل می باشد. شیخ طوسی با این زنجیره سند فقط قسمت پایانی آن را نقل کرده است که در این قسمت با برقی مشترک اند. برقی نیز فقط قسمت اول را نقل کرده است. این نکته قابل توجهی است که باید مورد تأمل و دقت قرار بگیرد. (از افاضات معظم له در جلسه ۲۳۷ درس فقه).

۴۶. وفی خبر حریر، عن ابی عبدالله (ع)، قال: «لَا يُخْلَدُ فِي السِّجْنِ إِلَّا ثَلَاثَةٌ: الَّذِي يَمْسِكُ عَلَيَّ الْمَوْتَ... يَخْفِظُهُ حَتَّى يُقْتَلَ، وَالْمَرْأَةُ الْمُرْتَدَّةُ عَنِ الْإِسْلَامِ، وَالتَّسَارِقُ بَعْدَ قَطْعِ الْيَدِ وَالرَّجْلِ.» وسائل ج ۱۸/۲۲۱، باب

این اخبار و احادیث از باب نمونه ذکر شدند، از این نوع روایات فراوان است که در آینده در مبحثی زیر عنوان «آنچه درباره زندان روایت شده» همه آنها را نیز نقل خواهیم کرد. چون در این بحث به مسأله «تواتر» اشاره شد، از این رو مناسب است توضیحی درباره «خبر متواتر» بدهیم:

خبر متواتر آن خبر و گزارشی است که راههای گزارش و شماره گزارشگرانش به اندازه ای زیاد باشند، که نسبت به صحت و درستی آن در انسان ایجاد علم و یقین کنند، خبر متواتر به این معنی سه قسم است.

اول- «مُتَوَاتِرٌ لَفْظِيٌّ»:

منظور از آن اینست که همه راویان و گزارشگران به اتفاق، وقوع یک حادثه، موضوع و یک معنی را، با یک لفظ روایت کنند.

دوم- «متواتر معنوی»:

و مقصود از آن اینست که همه راویان و گزارشگران وقوع یک حادثه و یک معنی را با الفاظ گوناگون روایت کنند، که در حقیقت همه آنان و یا اکثرشان از نظر کاربرد کلمات در نقل و گزارش آن تصرف کرده و آن را نقل به مضمون و «نقل به معنی» کرده اند. مانند روایات مربوط به غدیر خم و نصب شدن علی امیرالمؤمنین (ع) به مقام خلافت و جانشینی رسول خدا (ص)، که راویان مختلف آن را روایت کرده اند، لکن با الفاظ گوناگون و نه با لفظ واحد.

۳۲، از ابواب کیفیه الحکم حدیث ۱.

باید توجه داشته باشیم که منحصر کردن موارد «زندان ابد» در اسلام به سه مورد یاد شده، از باب «حصر اضافی» است، و این حکم نسبت به جوحدور این حدیث که در آن زمان حکام هرکسی را محوم به زندان ابد می کردند، بیان شده است، و امام (ع) می خواهد بگوید هرکس را نمی توان محکوم به زندان ابد کرد، موارد زندان ابد در اسلام بسیار محدود است که از عمده موارد آن سه مورد یاد شده است. البته غیر از سه مورد بالا چند مورد دیگر نیز وجود دارد که حکم آن «حبس ابد» میباشد. (از افاضات معظم له در جلسه ۲۳۷ درس فقه).

سوم- «تواتر اجمالی»:

منظور از تواتر اجمالی اینست که راویان و گزارشگران هرکدام یک واقعه و حادثه بخصوصی را روایت کنند با الفاظ گوناگون و گاهی از امامان مختلف، لکن شمار گزارشها و روایات آنان که در مجموع به یک مقصود کلی نظر دارند، چنان زیاد باشد که انسان فی الجمله یقین کند که برخی از آنها بطور قطع از معصوم صادر شده است و در اثر فزونی شمار روایات و گوناگونی شرایط صدور و نقل آنها، احتمال دروغ بودن همه آنها از بین برود. چنانکه مسئله مورد بحث ما یعنی «زندان» از این نمونه ها است.^{۴۷} چرا که هر یک از روایات مربوط به زندان، مسئله خاصی از آن را، از امام و پیشوای معینی در بردارند. با این همه است که برای ما علم اجمالی و یقین حاصل می شود که مجموع این روایات نمی تواند از اساس دروغ باشد. از آنجائی که مشروعیت زندان از تک تک آنها استفاده می شود، بناچار در نهایت نیز مشروعیت زندان ثابت می گردد.

همانند این نوع تواتر اجمالی [که همان علم اجمالی است] در ابواب فقه اسلامی فراوان می باشد.

دلالت اجماع بر مشروعیت زندان؟

برخی از فقهاء حنفی و شافعی بر مشروعیت زندان ادعای اجماع کرده اند، و

۴۷. از جمله: مثالها و نمونه های «تواتر معنوی» چنانکه گفتیم حادثه غدیر می باشد و از جمله مثالها و نمونه های «تواتر اجمالی» در تاریخ اسلام، مسئله شجاعت و جانبازی های امیرالمؤمنین علی (ع) در راه دفاع از اسلام و آرمانهای مقدس اسلامی است. برخی ها گاهی این مسئله را بعنوان نمونه و مثال برای «تواتر معنوی» ذکر می کنند که درست نیست، تواتر معنوی مثالش همان واقعه غدیرخیم و نصب علی (ع) به خلافت می باشد، و این دومی از موارد تواتر اجمالی است، چون حوادث و جنگها متعدد و مختلف بوده و گزارشگران نیز متفاوت و متعدد، لکن از مجموع آنها اجمالاً مسئله شجاعت و فداکار بودن آن حضرت استفاده می شود. (از افاضات معظم له در جلد ۲۳۷ درس فقه).

این مطلب را مؤلف کتاب «احکام السجون» نقل کرده است.^{۴۸} لکن باتوجه به اینکه مسأله زندان در کتابهای فقهی شیعه و اکثر کتابهای سنت بگونه مستقل معنون و مطرح نبوده است، از این رو باید گفت، اجماع محقق در آن امکان ندارد، ولی با اینحال می توان ادعا نمود که در مسأله اجماع مقدر و فرضی وجود دارد. به این معنی که مسأله ضرورت زندان و مشروعیت آن به اندازه ای روشن می باشد که اگر از هر فقیه شیعی و یا سنی درباره آن سؤال شود، بناچار او به مشروعیت آن فتوا خواهد داد. (و اجماع تقدیری یا مقدر نیز به همین معنی می باشد).

ولکن با اینهمه، بعد از آنکه مشروعیت زندان از طریق قرآن و سنت معصومین ثابت شد، دیگر نیازی به وجود اجماع نمی باشد. برای اینکه اجماع در نزد ما شیعه و پیروان فقه اهل بیت عصمت موضوعیت ندارد و به خودی خود حجت نیست، بلکه حجیت و ارزشمندی آن از این دیدگاه می باشد که کاشف از قول و نظر پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) است، بنابراین وقتی که مسأله مشروعیت زندان که مکشوف اجماع است، از طریق قرآن و سنت برای ما قطعی است، دیگر نیازی به کشف و کاشف [اجماع] وجود ندارد. (این مسأله موضوعیت نداشتن اجماع نیز چیزی است که ما تاکنون بارها آن را مطرح و گوشزد کرده ایم).

مشروعیت زندان از دیدگاه عقل

زندان از نظر عقل نیز مشروعیت دارد و توضیح آن نیز به گونه فشرده، از این قرار است:

عقل حکم می کند براینکه حفظ نظام و کیان اجتماع واجب و لازم است، و باید حقوق و مصالح عمومی مورد حمایت و پاسداری قرار بگیرد، پرواضح است که

۴۸. ر. ک: احکام السجون/۴۸، نوشته وائلی.

این غرض حاصل نمی شود جز از طریق ایجاد یک حکومت نیرومند و عدالت پیشه ای که مورد اطاعت مردم باشد، و مصالح عمومی را تأمین کرده و شر معصیت کاران و ستمکاران را از آنان دور گرداند.

زندانی کردن شخص بزهکار نیز هرچند که به ضرر شخص اوست و با این قاعده که هرکسی بر جان و مال و دیگر شئون زندگی خود مسلط می باشد منافات دارد، لکن از طرف دیگر آزاد گذاشتن او نیز امنیت همگانی را تهدید کرده و حقوق دیگران را ضایع می گرداند. باتوجه به این واقعیت است که عقل سلیم حکم می کند به اینکه رعایت مصالح عمومی جامعه بر رعایت مصالح افراد، مقدم می باشد، و شخص بزهکار را به خاطر حفظ مصالح عمومی و از بین بردن شر و زیان وجودی بزهکار، باید زندانی و محدود کرد.

از طرف دیگر همانگونه که در جای مناسب خود به ثبوت رسیده است: «هر چیزی که عقل به آن حکم کند، شرع نیز به آن حکم می کند.» بنابراین باتوجه به همه آنچه که گفته شد، مشروعیت زندان ثابت گردید، نه تنها مشروعیت آن به ثبوت رسید، بلکه اجمالاً وجوب و ضرورت آن نیز ثابت شد.

بحث سوم:

درباره نخستین کسی که در اسلام، زندان ساخت

چنانکه پیشتر ملاحظه فرمودید، زندان در زمان خود پیامبر اسلام (ص) رایج و معمول بوده است، لکن مفهوم زندان، مرادف و ملازم با این نبوده است که جایگاه ویژه‌ای با خصوصیات معین بوده باشد، بلکه عمل زندانی کردن گاهی در خانه و گاهی در مسجد و گاهی نیز در دالان و پیش ورود یک خانه و یا در مکانهای دیگر صورت می‌گرفته است و مقصود از آن نیز چیزی بیشتر از این نبوده که آزادی‌های فرد بزهکار را محدود ساخته و از آمد و شد آزادانه او جلوگیری کنند.

اما اینکه در تاریخ اسلام اولین بار چه کسی زندان ساخت و جای ویژه‌ای را به آن اختصاص داد، سخن زیاد گفته شده است. از جمله اینکه گفته شده، نخستین بانی زندان در اسلام عمر بوده است. چنانکه گفته شده است که نخستین بانی زندان علی (ع) بوده است و نه عمر. در هر صورت، برخی از این اقوال را در اینجا یاد می‌کنیم، هر چند که بیشتر جنبه تاریخی دارد و فائده فقهی آن چندان مهم نمی‌باشد:

۱- در کتاب «مُسْتَدِرِ زَیْد»، زید از پدرش امام زین العابدین (ع) و او از

پدرش امام حسین (ع)، از علی (ع) روایت کرده است که:

«امیرالمؤمنین (ع) زندانی ساخت و آن را «نافع» - سودمند - نامید، سپس آن را ویران نمود و زندان دیگری ساخت و نام آن را «مخیس» گذاشت. آن حضرت درباره آن چنین می فرمود:

أَلَمْ تَرَانِي كَيْتًا مُكَيِّتًا «بَتَيْتٌ بَعْدَ نَافِعٍ مُخَيِّتًا»^{۴۹}

از نشانه های کیامت و تدبیر من اینست که زندان نافع و بعد از آن زندان مخیس را ساختم.^{۵۰}

درباره واژه مخیس، در قاموس اللغة چنین آمده است:

«خَيْسَةٌ تَخْيِيسٌ» یعنی او را خوار گردانید. مُخَيِّسٌ مانند مُعْظَمٌ (با فتحه ظاء) و مُخَيِّدٌ (با کسره دال): یعنی زندان. و نیز نام زندانی بوده که علی (ع) آن را بنا نمود. او، نخست آن را ازنی ساخته و نافع نامگذاری کرده بود. دزدها آن را سوراخ کرده [و در رفتند، لذا بجای آن مخیس را ساخت] و چنین فرمود:

«أَمَا تَرَانِي كَيْتًا مُكَيِّتًا بَتَيْتٌ بَعْدَ نَافِعٍ مُخَيِّتًا بَابًا حَصِينًا وَأَمِينًا كَيْتًا»^{۵۱}

معنی دو بیت اول را جلوتر گفتیم، معنی بیت سوم نیز چنین است: ... دارای دروازه استوار و امینی با تدبیر.

۲- در کتاب «أَحْكَامُ السُّجُونِ» به نقل از کتاب «الْوَسَائِلُ إِلَى مُسَامَرَةِ الْأَوَائِلِ» درباره نخستین بانی زندان در اسلام چنین گفته است:

«نخستین کسی که در اسلام زندان ساخت، علی بن ابی طالب (ع) بود. خلفاء پیش از او زندانیان را در چاهها [یعنی سردابها و زیرزمینها] زندانی می کردند. گزارش شده است که یک دزدی که از زندان آن حضرت فرار کرده بود، این شعر را می خواند:

وَلَوْ أَنِّي بَقِيتُ بِهِ إِلَيْهِمْ لَجَرُّونِي إِلَى شَيْخِ بَطِينٍ

یعنی: اگر من در زندان می ماندم، البته مرا پیش آن پیرمرد شکم برآمده

۴۹. در مسند زید «أَلَمْ تَرَانِي...» ضبط شده است، ولیکن به نظر می رسد که اشتباه باشد، صورت درست آن با

«الْأَتْرَانِي...» و یا «أَمَا تَرَانِي» باید باشد. (از الفهات معظم له در جلسه ۲۳۸ درس فقه).

۵۰. مسند زید/ ۲۶۶، کتاب الشهادات، باب القضاء.

۵۱. القاموس/ ۳۴۹.

می بردند.»^{۵۲}

۳- و نیز از کتاب فقهی ابن همام حنفی به نام «شرح فتح القدیر فی فقه الحنفی» نقل شده است:

«در دوره پیامبر اسلام (ص) و ابوبکر زندان وجود نداشت، افراد را در مسجد و پیش ورود و دالان خانه ها زندانی می کردند، تا اینکه عمر در مکه منزلی را به مبلغ چهارهزار درهم خریداری کرد و به زندان اختصاص داد.

چنانکه گفته شده است: در زمان عمر و عثمان نیز، تا زمان علی (ع) زندان وجود نداشت، زندان را علی (ع) بنا نمود. و زندان ساخته شده آنحضرت نخستین زندانی است که در اسلام ساخته شده است. در «الفائق» گفته است: علی (ع) ابتدا یک زندان از نی بنا نمود و اسم آن را «نافع» گذاشت، دزدها آن را سوراخ نمودند و زندانیان از آن فرار کردند. سپس آنحضرت زندانی از خشت ساخته و نام آن را مخیس گذاشت، و این سخن علی (ع) در این باره می باشد:

أَمَا تَرَانِي كَيْتًا كَيْتًا بَنَيْتُ بَعْدَ نَافِعٍ مُخَيَّتًا يَسْجِنًا حَصِينًا وَأَمِينًا
كَيْتًا.»^{۵۳}

۴- صاحب کتاب «الغارات» با سند ویژه خود از کسی بنام «سابق البربری» گزارش کرده است که او گفت:

«من زندان علی (ع) را که آن را از نی و چوب ساخته بود دیدم که مردم آن را سوراخ کرده و بیرون می رفتند. از اینرو علی (ع) آن را با گچ و آجر ساخت. من از آن حضرت شنیدم که می گفت:

أَلَا تَرَانِي كَيْتًا بَنَيْتُ بَعْدَ نَافِعٍ مُخَيَّتًا.»^{۵۴}

۵- در ترتیب الاداریه نیز چنین گفته است:

«در کتاب إتحاف الرواة بِمُسَلَّلِ الْقُضَاةِ از امام احمد بن شلبی حنفی،

۵۲. احکام السجون / ۴۵.

۵۳. احکام السجون / ۴۶.

۵۴. الغارات ج ۱ / ۱۳۲.

ضمن یادکرد نخستین های مربوط به علی (ع) چنین آورده است: نخستین کسی که در اسلام زندان ساخت علی (ع) بود. خلفاء پیش از او افراد را در چاهها [سردابها و زیرزمینها] زندانی می کردند. در کتاب شفاء الغلیل خفاجی گفته است: در زمان پیامبر اسلام (ص) ابوبکر، عمر و عثمان زندان وجود نداشت، افراد را در مسجد و یا در پیش ورود و دالانهای منازل، یعنی هرجائی که امکان داشت، زندانی می کردند. زمان علی (ع) که فرارسید او یک زندان ساخت و نام آن را نافع گذاشت، او نخستین کسی است که در تاریخ اسلام زندان ساخته است. این زندان عاری از استواری و دژ بود، برای همین بود که زندانیان از آن فرار کردند، از اینرو او زندان استوار دیگری ساخت و نام آن را مخیس گذاشت. مخیس با خاء نقطه دار و یاء مشدد می باشد، یاء آن را هم مفتوح و هم مکسور می توان خواند... من می گویم: شاید عمر پیش از خریداری آن خانه ای که ویژه زندان قرار داده بود، افراد را در چاهها [سردابها و زیرزمینها] زندانی می کرده است. چون که بیهی از نافع بن حارث روایت کرده است که عمر از صفوان بن امیه خانه ای را به مبلغ چهارهزار خریداری کرده و به زندان اختصاص داد.

سلطان ابوالاملاک مولای اسماعیل بن شریف علوی، از علماء فاس یعنی از کسانی همچون قاضی بردله، مناوی، ابن رحال و مانند آنها، سؤال کرد که: نخستین سازنده زندان در اسلام چه کسی بود؟

و اینکه گفته شده در اوایل افراد را در چاهها زندانی می کردند، مقصود چیست، و چگونه در چاهها زندانی می کردند؟ آیا در میان روایت سیوطی که گفته است نخستین بانی و سازنده زندان در اسلام علی (ع) بود، و روایت ابن فرحون که گفته است: نخستین بانی زندان در اسلام عمر بود و این کار را زمانی انجام داد که کشورش گسترش پیدا کرد، چگونه می توان جمع کرده و تعارض شان را از بین برد؟

شیخ مناوی از این پرسشها اینگونه پاسخ داد:

تعارض روایتهای سیوطی و ابن فرحون را اینگونه می توان از بین برد که بگوئیم: عمر نخستین بار خانه ای را که به قصد زندان بنا نشده بود بلکه بعنوان

سکونت شخصی ساخته شده بود، بعنوان زندان مورد استفاده قرار داد، لکن علی (ع) نخستین کسی است که یک ساختمانی را از آغاز کار به قصد اینکه محلی برای سکونت زندانیان قرار داده شود بنا نمود.

اما اینکه منظور از پُسر و چاه در روایت چیست، و چگونه در چاهها افراد را زندانی می‌کردند؟ منظور از چاه در روایت چاه آب نیست، بلکه سردابها و انبارهای زیرزمینی است که برای مقاصد مختلف ساخته می‌شدند، و زندانیان را نیز در آنجا نگهداری می‌کردند. این سردابها و انبارهای زیرزمینی گاهی به اندازه‌ای وسعت داشتند که دوستان نفر آدم در آن جای می‌گرفتند، بویژه سردابهای متعلق به آثار باقیمانده از سران و پادشاهان اقوام پیشین بسیار وسعت داشتند، آثار اقوام بعدی در این زمینه با آنها قابل مقایسه نبودند. این سردابها و انبارهای زیرزمینی از آن جهت که مانند چاه در زیرزمین قرار داشتند، و دارای درهای ورودی کوچک و باریکی بودند، از این جهت چاه نامیده می‌شدند. «^{۵۵}

در فصل خصوصیات از کتاب صحیح بخاری نیز چنین نقل شده است:

«نافع بن عبدالحارث در مکه از صفوان بن امیه یک خانه‌ای خرید که از آن بعنوان زندان استفاده کنند. نافع به صفوان گفت: ما این معامله را انجام می‌دهیم، اگر عمر راضی شد که این معامله واقع شده و مال اوست، و اگر عمر راضی نشد به این معامله، [من تعهد می‌کنم که] چهارصد دینار مال صفوان باشد. «^{۵۶}

چنانکه ملاحظه می‌کنید در این روایت گفته نشده است که آیا عمر به این معامله رضایت داده و آن را تأیید کرد یا نه. و نیز در روایت معلوم نشده که آیا این خانه بعد از آن بعنوان زندان مورد استفاده قرار گرفته است یا نه.

۵۵. الترتیب الاداریه ج ۱/۲۹۷-۲۹۹.

۵۶. صحیح البخاری ج ۲/۶۲، کتاب فی الاستیعراض و آده الدیون...، باب الرئیط و الحیس فی الحرام.

بحث چهارم:

موضوع زندان و انگیزه‌ها و اهداف آن از نظر شرعی

پرواضح است که موضوع کیفرهای شرعی [از جمله کیفر زندان] عبارتست از: انسانی که به حد بلوغ رسیده، عاقل، قادر و در کار خود صاحب اختیار و غیرمجبور باشد. این مطلب بسیار روشنی است و هرکس که اندک آگاهی از فقه شیعه و سنی داشته باشد آن را می‌فهمد.

بلی، گاهی نیز می‌توان کودکان، دیوانگان و حتی چهارپایان را تأدیب کرد هر چند که این تأدیب بصورتی شبیه به زندانی کردن باشد، لکن به هر حال تأدیب غیر از کیفر دادن است. [این راجع به موضوع زندان از نظر اسلام و اینکه چه کسی را می‌توان از طریق زندانی کردن کیفر داد، و انگیزه‌ها و اهداف زندان چیست؟ اکنون می‌پردازیم به بیان آن].

هدف اصلی از وضع کیفرهای شرعی انتقام، فروخواباندن خشم شخصی و ارضاء قوه غضبیه نیست. چنانکه کیفرهای شرعی از امور تعبدی صرف نمی‌باشند که به انگیزه تحصیل تقرب و نزدیکی به خدا و با قصد تعبد انجام بگیرند. بلکه مقصود از وضع و تشریح این آئینهای کیفری نابود ساختن ریشه‌های فساد و اصلاح و سالم سازی جامعه و فرد می‌باشد. این معیار و ملاک کیفرهای شرعی است. و

هرکسی که پژوهش در قرآن و سنت معصومین (ع) داشته باشد، این مطلب را بوضوح درک خواهد کرد.

آیا مگر نمی بینید که مهمترین کیفرهای شرعی و دشوارترین آن «قصاص نفس» می باشد، و عبارتست از کشتن شخص و اعدام او، و لکن با این حال خداوند متعال آن را از این نظر که موجب تأمین امنیت جامعه و دوام زندگی مردم می باشد، تشریح کرده، و در این باره چنین فرموده است:

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»^{۵۷} یعنی ای خردمندان در پیاده

کردن قانون قصاص، دوام زندگی شما نهفته است.

نه تنها کیفرهای شرعی بلکه احکام شرعی در واقع تابع مصالح و مفاسد واقعی می باشند، و هیچ تکلیف شرعی بدون ملاک و کزاف نمی باشد، هرچند که ما نتوانیم آن مصالح و مفاسد واقعی را درک کنیم. در این زمینه توجه و دقت در حدیثی که از امام رضا (ع) روایت شده لازم به نظر می رسد.

در کتاب «علل الشرایع» از امام رضا (ع) روایت شده است که در جواب نامه محمد بن سنان^{۵۸}، چنین نوشت:

۵۷. سورة بقره (۲) / ۱۷۹.

۵۸. «محمد بن سنان زاهری» حضور ائمه سه گانه یعنی امام موسی کاظم، امام علی بن موسی الرضا و ابوجعفر ثانی حضرت جواد (ع) را درک کرده است. برخی می گویند حضور حضرت هادی (ع) را نیز درک کرده است. او در سال ۲۲۰ هجری وفات کرد. محمد بن سنان یاد شده در میان علماء رجال بسیار مورد بحث قرار گرفته، عده ای (بویژه قدماء از رجال یون شیعیه) او را مورد طعن و تضعیف قرار داده اند، برخی دیگر نیز (که بطور عمده از متأخرین علماء رجال مانند مجلسی اول، وحید بهبهانی، و علامه ما مقانی صاحب تنقیح المقال و...) او را تأیید و توثیق کرده اند. و برخی دیگر نیز راجع به تضعیف و یا توثیق او موضع ممتنع و بی تفاوت گرفته و با اصطلاح از «متوقفین» می باشند.

ابوالعباس نجاشی که دقیق ترین علماء رجال به شمار می آید در اواسط کتاب الفهرست خود ذیل کلمه «محمد بن سنان» (صفحه ۳۲۸ چاپ جامعه مدرسین قم) ابتدا درباره اش چنین گفته است: «محمد بن سنان» بسیار ضعیف است، نمی توان به او اعتماد کرد، در روایاتی که او به تنهایی نقل کرده و دیگران آنها را نقل نکرده اند نمی تواند مورد الثقات باشد. پس گزارشی از شخصی بنام عبدالله بن محمد بنان نقل کرده که گواه بر اضطرابات عقیدتی حاکم بر وجود او در دورانی از زندگی اش می باشد.

لکن نجاشی در اواخر کتاب خود ذیل حرف «میاح مدائنی» بشدت او را مورد تضعیف و جرح قرار داده

«نامه تو بدستم رسید، در آن یاد کرده بودی که برخی از مسلمانان و اهل قبله چنین می‌پندارند که خداوند تبارک و تعالی هیچ چیزی را حلال و یا حرام نکرده است، مگر فقط به این علت که بندگان او در برابرش متعبد شوند. [یعنی حلال و حرام خدا و تکالیف بندگان هیچگونه تابع مصالح و مفسدات واقعی نیستند، صرفاً برای تحصیل تعبد و فرمان‌برداری مخلوقات می‌باشد.] گوینده این سخن از راه راست بسیار بدور افتاده و دچار آفت و زیانی آشکار گردیده است.

بدلیل اینکه اگر چنین می‌بود [که احکام خدا تابع مصالح و مفسدات نمی‌شد] آنگاه البته که جایز می‌شد که خداوند بندگان خود را با تبدیل کردن حلال به حرام و حرام به حلال به تعبد در برابر خود فراخواند. حتی جایز می‌شد که با فراخواندن آنان به ترک نماز، روزه و همه کارهای نیک، و انکار وجود خدا، پیامبران، کتب آسمانی و الهی، و نفی حرمت زنا، دزدی و حرام بودن محارم به یکدیگر و دیگر مسائل مشابه و همانند اینها که موجب پیدایش فساد در اداره جامعه و باعث نابودی خلق می‌باشند، به تعبد در برابر خود فراخواند... از اینروست که ما چنین دریافته‌ایم که در همه چیزهایی که خداوند حلال

و بی اعتبار ساخته است. عبارت نجاشی چنین است: «میاح مدائنی بسیار ضعیف است، او کتابی دارد که به رساله میاح مشهور است، طریق و راوی کتاب او که «محمد بن سنان» باشد از خود او نیز ضعیف‌تر می‌باشد. ...» (صفحه ۴۲۴ و ۴۲۵ الفهرت نجاشی چاپ جامعه مدرسین قم).
شیخ طوسی ره نیز نام او (محمد بن سنان) را یک بار بدون هیچگونه اظهار نظر در کتاب فهرست خود ثبت کرده (صفحه ۱۳۱ منشورات شریف رضی - قم) یک بار نیز در صفحه ۱۴۳ کتاب خود (همان چاپ) او را ذکر کرده و چنین گفته است: «محمد بن سنان دارای کتابهایی است و او مورد طعن و تضعیف قرار گرفته است.»

شیخ مفیده نیز در بسیاری موارد او را تضعیف کرده و در یک مورد توثیق کرده است. (رجوع کنید: تنقیح المقال مامقانی ج ۳/۱۲۴-۱۲۶).

عمده اتهام او اینست که اولاً اهل غلو بوده است، و ثانیاً کتابهایش مستند نبوده و از طریق و جاده که شیوه نامطمئنی برای نقل و روایت حدیث است، بدست آمده است.

مرحوم علامه مامقانی کوشش کرده است این اتهامات را از او دور گرداند و توثیقش کند، چنانکه علامه وحید بهبهانی و مجلسی اول (طبق نقل مامقانی) این کار را کرده‌اند. لکن چنین بنظر می‌رسد که حق اینست گفته شود مضدرات او ضعیف است، و این راه جمع در میان اقوال متباین علماء رجال در این باره می‌باشد. (مقرر).

گردانیده به خاطر رعایت مصلحت بندگان خود و حفظ دوام و بقای آنان بوده است، و چیزهایی است که مردم برآستی نیازمند آنند و نمیتوانند بدون آنها زندگی کنند. چنانکه همه چیزهایی که خداوند حرام گردانیده است، از آن امور هستند که ارتکابشان موجب هلاکت و نابودی خلق است.»^{۵۹}

۵۹. علل الشرایع / ۱۹۷ (چاپ یک جلدی)، علل الشرایع ج ۲ / ۵۹۲ (چاپ دو جلدی) باب ۳۸۵ (باب نوادر الملل)، حدیث ۴۳.

جاءنی کتابک، تذکر ان بعض اهل القبلة یزعم ان الله تبارک و تعالی - لم یحل شیئاً ولم یحرمه لعلة اکثر من التبعید لعباده بذلك! قد ضل من قال ذلك ضلالاً بعيداً و خسر خسراناً مبیناً، لانه لوکان ذلك لکان جائزاً ان یتشبهدهم بتحلیل ما حرم و تحریم ما أحل، حتی یتبعدهم بترك الصلاة و الصیام و أعمال البرکلهما، و الانکار له و لرسوله و کتبه و الجحود، (و-ظ.) بالزنا و السرقة و تحریم ذوات المحارم، و ما أشبه ذلك من الامور التي فيها فساد التدبیر و فناء الخلق... انا وجدنا کل ما أحل الله فیه صلاح العباد و بقاؤهم و انبه الیه الحاجة التي لا یستغنون عنها، و وجدنا المحرم من الأشياء لا حاجة بالعباد الیه و وجدناه مفسداً داعياً الی الفناء و الهلاك.

منظور از «برخی از اهل قبله» در این حدیث طایفه و نحله کلامی پیرو ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری هستند که در تاریخ عقاید و ادیان به «اشاعره» معروفند. و حضرت رضا علیه السلام در صدد رد رأی باطل آنان در این مسئله بوده است. (از افاضات معظم له در جلد ۲۳۸ درس فقه).

باید در توضیح مطلب فوق این را بیافزائیم: که در تاریخ اسلام فرقه‌ها و نحله‌های گوناگونی پیدا شدند که در مسائل عقیدتی باهم اختلاف نظر داشتند و در محافل مناظره و یا از طریق نوشتن کتب و مقالات با همدیگر منازعه، مناظره و مبارزه داشته‌اند. اینان را فرقه‌ها و مشربهای کلامی می‌نامند که مهمترین آنها سه مشرب کلامی: شیعه امامیه، معتزله و اشاعره هستند.

امامیه اصول معارف و عقاید خود را از خاندان عصمت پیامبر اسلام یعنی کسانی مانند امیرالمؤمنین علی (ع) و... امام باقر و امام صادق (ع) و... گرفته‌اند، و معتقدات مشترکشان با فرقه معتزله بیش از اشاعره می‌باشد. فرقه معتزله را شخصی به نام «واصل بن عطا» متولد سال ۸۰، پی‌ریزی کرد، که مشرب کلامی مورد حمایت بنی‌عباس در اوایل کارشان بود، لکن بعد یکی از شاگردان برجسته «ابوعلی جبائی» در قرن چهارم که یکی از رهبران معتزله بود، شخص ابوالحسن اشعری معروف بود که راه خود را بعد از مرگ استادش جبائی از او جدا کرده و مسلک کلامی جدیدی به نام «اشعریگری» یا «اشاعره» را پی‌ریزی کرد. از جمله اصول اعتقادی اشاعره این است که خداوند را در قیامت بندگان خواهند دید، و نیز تکلیف ما لایطاق: از طرف خدا جایز می‌دانند، یعنی می‌گویند خداوند هم میتواند بندگان خود را به اموری مکلف کند که قادر به انجام آن هستند و هم به اموری که قادر به انجام آن نیستند، حسن و قبح عقلی را نیز قبول ندارند، اصل عدل را که مورد اعتقاد مشترک امامیه و معتزله است قبول ندارند، و نیز معتقدند که تشریح قوانین و تکالیف از طرف خداوند تابع رعایت مصلحت بندگان نیست، و مصالح و مفاسد واقعی نقشی در احکام الهی ندارند و حضرت رضا (ع) در حدیث یاد شده از این عقیده اخیر الذکر آنان پاسخ فرموده‌اند.

برای اطلاعات بیشتر درباره اشاعره و دیگر فرقه‌ها به کتابهای ذیل مراجعه فرمائید: ۱- تحقیقی در مسائل

در این باره روایات دیگر نیز فراوان است و هرکس که اهل تتبع و پژوهش باشد به آن دست خواهد یافت. روی این اصل باید بگوئیم که از نظر شرع مقدس لازم است زندانها بگونه‌ای ترتیب داده شود که محکوم اراده و خواست حکام و یا زندان بانان نباشند، بلکه بگونه‌ای ترتیب داده شوند که زندان مانع ارتکاب جرم قبل از زندانی شدن و موجب تنبه و پشیمانی زندانی بعد از به زندان افتادن باشد. و همه سختگیری‌ها و آسان‌گیری‌ها نسبت به زندانیان با همین ملاک شرعی صورت بگیرد. یعنی میزان تأثیر مجازات در اصلاح مجرم ملاک کار باشد.

بطور خلاصه باید گفت که: همه کیفرهای شرعی از جمله کیفر زندانی کردن به عنوان تعزیز، به انگیزه اصلاح فرد و تأمین مصالح جامعه تشریح شده و باید با همین انگیزه اجرا و اعمال شود، و نه به انگیزه انتقام گرفتن از مجرمین و بزهکاران و نابود سازی شخص بزهکار و یا شکستن شخصیت و تحقیر او.

بنابراین باید مسئول و متصدی زندان و زندانیان همچون یک پزشک ماهر نسبت به بیمار خود عمل کند، که هیچ قصد و انگیزه‌ای جز معالجه بیمار و بازگرداندن سلامتی او ندارد. پزشک گاهی عضوفاسدی از اعضاء بدن را می‌سوزاند و یا اصولاً آن را قطع می‌کند و از این طریق بیمار خود را بهبودی بخشیده و به دامن جامعه بازمی‌گرداند. لکن جای تأسف بسیار می‌باشد که در زمان ما در بیشترین کشورهای جهان، حتی در کشورهای مسلمان اساس نظام و اداره زندانها مطابق با خواست و مذاق شرع مقدس و عقل سالم نمی‌باشد. برای همین است که نه تنها جنبه اصلاحی ندارد، بلکه نتیجه و حاصلی جز خسارت و زیان مالی و جانی به بار نمی‌آورد.

نویسنده کتاب «التشريع الجنائي الاسلامي»^{۶۰} در این زمینه سخنانی (بسیار

کلامی از نظر متکلمان اشعری و معتزلی از دکتر شیخ الاسلامی . ۲. الشیعه بین الاشاعره و المعتزله از هاشم معروف الحسینی، ۳. مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، از ابوالحسن اشعری ترجمه معین مؤیدی. (مقرر).

۱۰. کتاب «التشريع الجنائي الاسلامي» یعنی نظام کیفری اسلام که در دو مجلد و مجموعاً در حدود یکهزار و شصت

جالب) دارد که چکیده آنها از این قرار است:

«ملاک و معیار درست برای موفقیت هر نوع قانون کیفری و مجازاتی عبارتست از میزان اثربخشی آن در اصلاح بزهکاران و از بین بردن بزهکاری، اگر با اعمال آن قانون از شمار کاسته شده و موارد ارتکاب جرم پائین آمده آن قانون کیفری، دارای پیروزی و موفقیت می باشد، و اگر در اثر کاربرد آن قانون بر شمار بزهکاران و موارد وقوع آن افزوده شود، اینصورت آن قانون ناموفق و شکست خورده به حساب می آید، و واجب می شود که قانون جامع تر و مفیدتری جایگزین آن گردد، و با اعمال آن قانون دوم از وقوع جرم و افزایش شمار مجرمین جلوگیری بعمل آید.

مجازات و کیفر دادن مجرمین بواسطه زندان در عصر ما یکی از مهمترین و شایع ترین شیوه های کیفری برای اصلاح مجرمین به شمار آمده است، بواسطه آن بزهکاری که برای نخستین بار مرتکب خلاف شده، در کنار بزهکارانی که برای چندمین بار مرتکب آن شده و در بزهکاری تخصص و مهارتهای ویژه ای یافته اند، مورد مجازات قرار گرفته و در کنار همدیگر زندانی می شوند. چنانکه بواسطه زندان، مردان، زنان، جوانان و پیران کیفر داده می شوند، همانگونه که مجرمین مهم و کسانی که مرتکب جرائم سنگین شده اند با مجرمین سبک جرم از طریق زندان مورد مجازات قرار می گیرند، و شیوه کار نیز چنین است که همه این انواع و دسته های مختلف بزهکاران، تقریباً به یک شیوه و در شرایط مساوی زندانی می شوند.

صفحه دارد، در بیروت توسط دارالکتاب العربی به چاپ رسیده است. ویکی از بهترین کتابهای حقوقی اسلام بر وفق فقه اهل سنت می باشد که در عصر حاضر نوشته شده است. نویسنده آن مرد روحانی، مبارز و دانشمند مصری و از علماء الازهر به نام «عبدالقادر عوده» می باشد که از اعضاء برجسته و فعال اخوان المسلمین بود و توسط حکومت جمال عبدالناصر به جرم فعالیت های اسلامی اعدام شده و به مقام شهادت رسید. زینب الغزالی درباره اش می نویسد: «عبدالقادر عوده مرد روحانی و دانشمند محترم الازهر که امپراطوری بریتانیا در جنگ سال ۱۹۵۱ م مبلغ ده هزار جنیه برای زنده و مرده او جایزه گذاشته بود، بدنبال رویدادهای ۱۹۵۴ توسط جمال عبدالناصر به شهادت رسید.»

ر. ک: «روزهائی از زندگی من»، نوشته زینب الغزالی، ترجمه کمال حاج سید جوادی، شرکت تعاونی ترجمه و نشر بین الملل، ۱۳۶۱ هـ ش، صفحات ۵۲ تا ۵۴ (مقرر).

کیفر دادن بزهکاران از طریق زندان با این شیوه‌ای که گفته شد، موجب به بار آمدن نتایج خطرناک و مشکلات پیچیده در این زمینه گردیده است، که آنها را بگونه ذیل می‌توان دسته‌بندی کرد:

۱- «آسیب دیدن تولیدات کشور و خزانه دولت»:

کیفر زندان بدینگونه است که همه محکوم شدگان از هر صنفی که باشند در زندان نگهداری می‌شوند تا مدت محکومیت‌شان به پایان برسد... و این در حالی است که محکوم شدگان بگونه غالب از اشخاص تندرستی هستند که قادر به کار کردن و تولید می‌باشند. از اینرو ننگ داشتن آنان در زندان موجب تعطیل شدن نیروی کار آنان و بهدر رفتن انرژی‌شان می‌باشد، که اگر به شیوه دیگری غیر از زندان [مانند تعزیز و تنبیه بدنی] مورد مجازات قرار گرفته و در زندان نمی‌ماندند، ممکن بود اینهمه نیروی خود را در راه اجتماع مصرف کنند.

هیچ تردیدی نیست که شیوه‌های کیفری دیگری به جز زندان هم وجود دارد که بتواند موجب تنبه و پیشمانی بزهکاران گردیده و در مبارزه با بزهکاری مؤثر واقع شود که باید مورد استفاده واقع شود، مثلاً مانند تازیانه...

درست است که تلاشهای فراوانی صورت گرفته تا از نیروی کار زندانیان بهره‌برداری شود [مانند تأسیس کارگاههای ویژه زندانیان و اردوگاههای اجباری کار و غیره]، لکن با اینهمه دست‌اندرکاران این امور موفق نشده‌اند که جز برای شمار اندکی از زندانیان کار فراهم نمایند، اکثریت زندانیان بگونه کاملاً بیکار عمر خود را در زندانها می‌گذرانند. آنان از بودجه دولت می‌خورند، می‌پوشند و مورد درمان و معالجه قرار می‌گیرند، بدون اینکه بازدهی برای آن داشته باشند...

۲- «به فساد کشیدن زندانیان»:

با اینهمه زیانهای مالی که به آن اشاره شد، اگر کیفر زندان به اصلاح و سالم‌سازی بزهکاران منجر می‌گردید، ممکن بود جامعه آن زیانهای مالی را

بپذیرد، ولکن زندانها نه تنها موجب اصلاح زندانیان نمی شوند، بلکه صالحین و سالمهای آنان را نیز تباه ساخته، و بر تباهی تبهکاران نیز می افزایند. در زندانها، بزهکاران حرفه ای و انس گرفته به فساد، و بزهکاران حرفه ای و متخصص در برخی از انواع جرائم را با مجرمین معمولی و غیر حرفه ای در یک جا گرد می آورند، چنانکه در زندانها کسانی که برآستی مجرم و بزهکار نمی باشند بلکه به اعتبارات قانونی و طبق مصالح ویژه محکوم به زندان شده اند، در کنار دیگر بزهکاران زندانی می شوند، مانند متخلفین از مقررات دولتی در موارد مربوط به حمل سلاح و یا کشت و زرع گندم و جو، و نیز مانند افرادی که مرتکب جرمهای خطئی شده اند.

گردهم آوردن این طبقات و سکونت دادن آنان در کنار همدیگر موجب شیوع و سرایت جرائم و بزهکاری های گوناگون در میان شان می گردد، و بزهکاران کار کشته و حرفه ای اطلاعات و تجربیات ناسالم خود را به دیگران که پائین تر از آنان هستند منتقل می کنند، و بزهکاران ویژه کار از آموزش دادن همزندانیان خود امتناع نمی کنند. چنانکه مجرمین راستین نیز ذهنهای ساده همزندانهای خود را همچون یک زمین مستعد و حاصلخیز به شمار آورده و تخم فساد در آنها می پاشند، به گونه ای که هر زندانی که از زندان بیرون می آید، درون خود را با انواع گوناگون بزهکاری انباشته و سیراب ساخته است.

تجربه نشان داده است که برخی از افراد به اتهام برخی از مسائل جزئی که عرف آنها را «جرم» محسوب نمی کند به زندان افتاده، و قبل از زندان نیز ظواهر را حفظ می کرده و از اینکه جزء آدمهای بزهکار و مجرم شمرده شود ناراحت می شده است، ولکن بعد از خروج از زندان، زشتی جرائم و بزهکاری ها در برابرش فروریخته است و تبدیل به فردی شده است که به ارتکاب جرم مباحات می کند...

بنابراین، زندان برخلاف آنچه که شهرت داده شده که موجب تنبه و اصلاح بزهکاران می شود، بلکه لانه فساد، و جایگاهی برای انتقال شیوه های بزهکاری می باشد.

... اما اینکه گفته می‌شود، می‌توان جای جوانان را از سالمندان جدا کرده و هرکدام از آنها را در زندان جداگانه‌ای نگه داشت، این نیز هرگز نمی‌تواند راه چاره باشد، چون آمار نشان می‌دهد که بیشترین بزهکاران از افراد جوان هستند، و آمیخته شدن جوانانی که برای نخستین بار به زندان می‌آیند، با افراد با سابقه موجب شیوع فساد است.

۳- «از بین رفتن استعداد تنبه و اصلاح پذیری»:

کیفر دادن از طریق زندان مبتنی بر این فرض است که زندان موجب تنبه و پشیمانی شخص مجرم می‌گردد، لکن واقعیت خارجی برخلاف آنست، عملاً ثابت شده است که زندان از نظر ایجاد پشیمانی هیچگونه تأثیری در نفوس مجرمین ندارد.

کسانی که حتی به زندان‌های سخت محکوم شده و در زندان کارهای طاقت‌فرسایی بر آنان تحمیل می‌شود، به محض خروج از زندان دوباره بزهکاری را از سر می‌گیرند. اگر زندان تأثیری در آنان داشت، به این زودی به تبهکاری‌های قبلی خود باز نمی‌گشتند...

۴- «نابودی احساس مسئولیت»:

کیفر زندان علاوه بر اینکه نسبت به جرائم بازدارنده نیست، خود زندانیان را نیز فاقد احساس مسئولیت می‌گرداند، و بذر گرایش به بیهوده گذرانی را در وجود آنان می‌کارد. چرا که شمار زیادی از زندانیان مدت بلندی را در زندان می‌گذرانند و در آنجا خوراک، پوشاک و دیگر وسائل گذران زندگی شان آماده است، بدون اینکه کمترین زحمتی در این راه متحمل شوند، از اینرو بیکاره بار آمده و به تنبلی و بیهوده گذرانی عادت می‌کنند...، در نتیجه هر نوع احساس مسئولیت نسبت به خود و خانواده‌شان در وجود آنان می‌میرد. اینان وقتی که از زندان بیرون می‌آیند بعد از اندک مدتی کوشش می‌کنند دوباره به زندان برگردند، البته نه به خاطر علاقمندی به بزهکاری، بلکه بدلیل اعتیاد به

بیهوده گذرانی و تنبلی.^{۶۱}

۵- «افزایش هیبت و ارعاب گری مجرمین»:

این زندانها موجب افزایش قدرت خیالی مجرمین و میزان ارعابگری آنان در میان مردم می‌گردد. لذا برخی از مجرمین زندان را به این قصد ترک نموده و بیرون می‌آیند که گلی برجامعه شده و در سایه جرم سابق به ارعاب و ترساندن مردم و باجگیری از آنان پرداخته، و در سایه این قدرت و نفوذ موهوم زندگی کنند.^{۶۲}

۶- «کاهش سطح بهداشت و اخلاق»:

چنانکه می‌دانیم اعمال کیفر زندان موجب این است که شمار زیادی از افراد تندرست و نیرومند برای مدتهای مختلف در یک جا سکونت داده شوند و از آزادی‌های خود و مراوده و پیوند با همسرانشان ممنوع گردند. از طرف دیگر چون هر سال بر شمار زندانیان افزوده می‌شود، اما ندامتگاهها و زندانها همچنان ثابت هستند، از اینرو مسئولین مجبور می‌شوند آنان را با فشار تمام در اتاقهای همان زندانها جا بدهند و در نتیجه زندگی در زندان شبیه زندگی ماهی‌های سردین در قوطی‌های مخصوص خود می‌باشد...

افزایش و ازدحام زندانیان و عدم وفور وسائل و امکانات بهداشتی لازم و محرومیت و ممنوعیت آنان از ارتباط با همسرانشان، همه و همه روی هم

۶۱. من یادم هست که در اواخر دوران رضاخان و در جنگ جهانی دوم، در اصفهان نان خیلی کم بود، بگونه‌ای که می‌بایست آدم یک تا دو ساعت در صف می‌ماند تا یک نصفه نان به او بدهند، صفها شلوغ می‌شد و مردم مدتها در زحمت بودند، از آنطرف میدیدیم که پاسبانها می‌آمدند و نان می‌گرفتند تا برای زندانیان ببرند، یعنی آنها عاطل و باطل در زندان خوابیده بودند و نان‌شان براحتی بدستشان می‌رسید، که برخی‌ها در آن شرایط می‌گفتند ای کاش ما هم زندانی می‌بودیم. (از افاضات معظم له در جلسه ۲۳۹ درس فقه).

۶۲. من یادم هست که در سابق در شهر ما یک نفر آدم قلدری بود که چهارتا هم زن داشت و به خاطر جرائمی که مرتکب می‌شد، هر چند وقت یک بار در زندان بود، ولی زندگی مرفهی داشت، چون از این و آن بخاطر قلدری و ارعابگری موهوم خود باج می‌گرفت، و از این نمونه‌ها در همه جا زیاد است. (از افاضات معظم له در جلسه ۲۳۹ درس فقه).

جمع شده و موجب پیدایش امراض پوستی، ریوی و دیگر بیماری‌های مسری و خطرناک در میان زندانیان می‌گردد...

با این وضع باید گفت زندانها وسیله‌ای برای پخش بیماری‌ها در میان زندانیان و باعث از بین رفتن خصیصهٔ مردی و به تباهی کشیده شدن خلق و خوی آنان می‌باشد. پی آمدهای ناگوار زندان به همین مقدار نیز محدود نمی‌ماند، بلکه موجب پیدایش فساد در بیرون زندان نیز می‌گردد، چون زندانی شدن عده‌ای از مردان سبب این می‌شود که همسران، دختران و خواهران آنان احتمالاً در معرض گمراهی و انحراف و آلودگی قرار بگیرند، و بخاطر برخی نیازها رودر و با شیطان شوند.

۷- «افزایش بزهکاریها»:

کیفر زندان با این انگیزه بوجود آمده است که جلو افزایش بزهکاریها را گرفته و جرائم را در کنترل قانون بیاورد، لیکن آمارهای صحیح و دقیق نشان می‌دهند که بزهکاریها سال به سال روبه افزایش است، با سرعتی روبه افزایش است که موجب جلب توجه شده و هرکسی را به فکر و تأمل وامی‌دارد...

بکار گرفتن نظام حقوقی غیراسلامی باعث این می‌شود که گروه زیادی از افراد تندرست و قادر بر کار در زندان بیکار بمانند و از هزینه دولت مصرف کنند. که جامعه و امت اسلامی از این طریق متحمل دو ضرر مالی عمده می‌گردد: اول اینکه هزینه زندگی این زندانیان را باید بپردازد. دوم اینکه از کار تولیدی آنان محروم شود، که اگر به طریقی غیر از زندان مجازات می‌شدند، این خسارت پیش نمی‌آمد.

لکن اگر نظام حقوقی و فقه اسلامی بکار گرفته شود، این زیانهای مالی و معنوی به بار نخواهد آمد. چون که در شریعت اسلام جرائمی از نوع حدود و قصاص از طریق زندان کیفر داده نمی‌شوند، و این نوع جرائم (حدود و قصاص) نیز حدود سه چهارم جرائم عادی هستند. چنانکه شریعت اسلام در مورد تنبیه‌های پائین‌تر از حد یعنی تعزیرات نیز کیفر تازیانه را بر کیفر زندان ترجیح داده

است، و فقط در مواردی که نوع زندان ابد باشد آن را می‌پذیرد تا آن بزهکاران در جایی بدور از جامعه نگهداری شوند تا مرگشان فرارسد و جامعه نیز از آسیب‌شان در امان باشد. کیفر زندان ابد نیز در اسلام جز در موارد ویژه یعنی آنجا که جرم بسیار مهم باشد و یا مجرم بطور مکرر مرتکب یک جرمی بشود، تشریح نشده است. هرگاه فرض شود که کیفر تازیانه (جلد) در نصف دیگر جرائم تطبیق می‌کند و قابل اجرا می‌باشد، رقم بقیه جرائم به ۱۵٪ کل جرائم کاهش می‌یابد که شیوه کیفر دادن آن مقدار نیز در میان شیوه‌های کیفر زندان، جریمه مالی، و تبعید و امثال اینها تقسیم می‌شود، فرض ما بر اینست که فقط جرائم و بزهکاریهایی که باقی می‌اند و باید از راهی به جز تازیانه و زندان ابد کیفر داده شوند، جرمهای کوچکی هستند که در اغلب موارد آنها را می‌توان از طریق پند و نصیحت، توبیخ، جریمه مالی و زندان تعلیقی مورد علاج قرار داد. نتیجه بکار گرفتن این شیوه این می‌شود که زندانی موجود بالفعل همه جرائم و خلافها به حدود ۱۵٪ منحصر شود. و به این هدف نمی‌توان رسید جز اینکه نظام کیفری اسلام کاملاً به کار گرفته شود...»^{۶۳}

۶۳. التشریح الجنائی الاسلامی ج ۱ / ۷۳۰-۷۴۲، نوشته عبدالقادر عوده.

حضرت استاد دامت برکاته ضمن تدوین این قسمت مطالبی را نیز بعنوان توضیح و تکمیل موارد یاد شده افزوده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌شد:

در فقه اسلامی شیوه تنبیه دادن و نظام کیفری و بطور کلی تعزیرات شرعی به طور عمده روی تازیانه و «ضرب» متمرکز شده است و نه «حبس»، یعنی مجرم بعنوان تعزیر چند تا تازیانه می‌خورد و آزاد می‌شود و می‌رود دنبال کسب و کار خود، این بخاطر اینست که جنبه بازدارندگی تازیانه نسبت به ارتکاب جرائم بیشتر از حبس و زندان است. و تازیانه اصلاح کننده تر است و موجب زیان و خسارت مالی و اقتصادی خود متهم و جامعه و دول نیز نمی‌گردد. اما کیفر دادن از طریق زندان به سبک امروزی که شیوه غربی است، در واقع آموزشگاه فساد و انحراف است و از این طریق نمی‌توان مجرمین را اصلاح کرده و جلوگیری از ارتکاب جرائم را گرفت.

نکته دیگر اینکه: گاهی ارتکاب برخی از جرائم ناشی از بدذاتی طرف نیست، بلکه برخی عوامل خارجی آن را موجب شده‌اند، مانند فقر و ناچیزی و بیکاری و امثال اینها. در این قبیل موارد راه اصلاح و پاک‌سازی جامعه از وجود این نوع جرائم، منحصر به از بین بردن این عوامل و اسباب خارجی است. ۶۵٪ زندانیان ما در ارتباط با مواد مخدر است و کیفر زندان هیچگاه نتوانسته است این مشکل را حل کند، لذا باید مقدمات و اسباب خارجی آن از بین برده شود. خلاصه، اعمال مجازات از طریق زندان به سبک رایج در این زمان موجب از بین رفتن جرائم نمی‌شود، (از افاضات معظم له در جلسه ۲۳۹ درس فقه).

از اینجا که مسأله زندانیان که در قوانین غیراسلامی رایج در کشورها و دنیای کنونی، خود یکی از مشکلات عصر حاضر شده است، تا جایی که گاهی از وجود آن نسبت به اساس حکومتها و نظامها احساس خطر می‌شود، لذا لازم است درباره شیوه‌هایی که موجب کاهش تعداد زندانیان و زندانها می‌گردد، مطالعه و فکر شود، و از طریق به کار گرفتن تعزیزات دیگر، مجرمین مجازات شوند. و نیز لازم است شیوه عفو و اغماض در پیش گرفته شده، و یا در اکثر موارد که نیازی به تعزیز و زندان نیست، از راه توبیخ، تهدید و نصیحت، اشخاص متهم را اصلاح نمایند.

www.KetabFarsi.com

بحث پنجم:

جایگاه زندان در میان کیفرهای شرعی

آیا کیفر زندان در میان دیگر کیفرهای شرعی چه جایگاهی دارد؟ آیا آن از حدود شمرده می‌شود و یا از تعزیرات، و یا هیچکدام و یا اینکه به حسب موارد فرق می‌کند، [یعنی گاهی از مصادیق حدود، گاهی از مصادیق تعزیرات شمرده می‌شود، و گاهی هم نه حد به شمار می‌آید و نه تعزیر و فاقد جنبه‌های کیفری است؟]

برای تبیین این موضوع به ناچار باید مقدمه‌ای را ذکر کنیم، و آن اینکه: در اسلام کیفرهایی که برای جرائم و بزهکاری‌های مختلف تشریح شده از این قرار می‌باشد: حدود، تعزیرات، کفاره‌ها، قصاص و دیات. این کیفرها در مجموع خود دو قسم می‌شوند. قسم اول «حق الله» نام دارد، و قسم دوم «حق الناس». در قسم اول جنبه حق خدا بودن بر کیفر مورد نظریا تمحض دارد و یا غلبه، مانند کفاره‌ها و اکثر حدود شرعی. و نیز تعزیرات مربوط به مقدمات عمل زنا، لواط و امثال اینها. و لکن در قسم دوم از کیفرهای شرعی جنبه‌های اینکه از حقوق مردم (ناس) باشد، بر کیفر غلبه دارد. مانند قصاص، دیات، بلکه حتی قذف نیز چنین است، چنانکه تعزیراتی که درباره افراد فحاش اجرا می‌شود نیز از این قبیل

است. ۶۴

در بحثهای پیشین به نقل از صاحب کتاب شرایع فرق حد و تعزیر را بیان کردیم. او در اول کتاب حدود شرایع در این باره چنین فرموده است:

«هر جرمی که دارای کیفر شرعی معین و اندازه دار باشد، حد نامیده می شود. و هر جرمی که دارای کیفر شرعی معین نباشد تعزیر نام دارد.»^{۶۵}

سابقاً گفتیم این تعریفی که صاحب شرایع درباره حد و تعزیر ارائه داده دارای اشکال می باشد، چون واژه های «حد» و «تعزیر» نام خود آن کیفرهای مخصوص می باشند، و نه نام موضوع آنها، چنانچه در بحث دوازدهم از مبحث تعزیرات نیز گفتیم که این تعریف نه جامع افراد است و نه مانع اغیار.^{۶۶}

۶۴. در توضیح بیشتر دو اصطلاح «حق الله» و «حق الناس» باید توجه داشته باشیم که: برخی از جرائم و بزهکاری ها هستند که کیفر دادن عاملین آنها منوط به شکایت شاکی خاصی نمی باشد، دستگاه قضائی دولت اسلام در صورتی که وقوع آن جرم را مبرهن تشخیص بدهد، یعنی بینه و شهود کافی اقامه شده و یا اقرار توسط خود مجرم صورت گرفته باشد، می تواند او را به کیفر مقرر شرعی برساند. مانند حد زدن به شخص زناکار. این نوع کیفرهای شرعی «حق الله» نامیده می شوند، و از حقوق خدا هستند و اعمال مجازات درباره آنها منوط و مشروط به شکایت و یا اذن کسی نمی باشد. و لکن برخی از جرائم نیز وجود دارد که اعمال مجازات برای آنها شاکی خصوص لازم دارد، مانند «حد قذف». و منظور از حد قذف این است که اگر کسی یک زن و یا مرد مسلمان را متهم به عمل زنا و یا دیگر منکرات شرعی نماید و نتواند بگونه شرعی آن را ثابت کند یعنی چهار شاهد عادل برای اثبات آن بیاورد، خود او را در صورت درخواست شخص مقذوف به دلیل «قذف» یعنی تهمت زدن به مردان و زنان پاکدامن، هشتاد ضربه تازیانه می زنند.

همه موارد حق الناس از این جهت که به اخلال نظم جامعه نیز منجر می شود، جنبه حق الله نیز دارند. (مقرر).

۶۵. كل ماله عقوبه مقدره یسمى حداً و هالیس كذلك یسمى تعزیراً. الشرایع ج ۴/ ۱۴۷.

۶۶. حضرت استاد دامت برکاته، ضمن تدریس این قسمت چنین افزودند:

براین تعریف دو اشکال وارد است:

- ۱- اول اینکه دراین تعریف آنچه را که «کیفر معین» دارد حد نامیده است، در حالیکه حد به خود آن کیفر معین می گویند و نه به آنچه که دارای کیفر معین می باشد مثل زنا، خود زنا حد نامیده نمی شود، کیفری که به خاطر ارتکاب داده می شود «حد» نام دارد.
- ۲- اشکال دیگر اینست که ایشان فرمودند: فرق حد و تعزیر در این است که حد کیفر مقرر و معین دارد، اما تعزیر آنست که کیفر مقرر و معین نداشته باشد.

این مطلب نیز درست نیست چون در شرع اسلام عقوبات و کیفرهای دیگری هم وجود دارند که اندازه